مازنی

مجموعهٔ اشعار مازندرانی

«۱»

تبرستان
www.tabarestan.info

«مازرانی»

در شعر، به ضمیمهٔ گفتاری در مورد
زبان مازندرانی

تبرستان
www.tabarestan.info

هوشنگ
«گلواژه بدلرز»
بهار ۱۳۶۱

پیش سخن:

در انتخاب و گزینش واژه‌ها ـ گاهی واژه‌ها و هم‌چنین، ترکیبات و افعالی بکار گرفته شده که اغلب یا قدیمی و مهجور و یا جدید ـ و یا از دیگر نقاط مازندران، غیر از آمل میباشد. بطور کلیه تعصبی در کار نبوده بلکه هدف فقط بیان مفاهیم و احیای زبان بوده و می‌باشد و در اینمورد امیدوارم عزیزان دلسوز و صاحب نظر راهنمایی و مساعدت فرموده تا نقایص و اشکالات برطرف گردد.

زمینهٔ مفاهیم اشعار، در مجموع مذهبی، اجتماعی و بیان طبیعت میباشد؛ که گاهی شکل تقدیر، تذکار، توجه و طنز بخود میگیرد. و طنزها هم بررسی یک بحث خاص فکری نیست. بلکه هدف: عطفی است در جهت خودیابی و ـ درون شناختی و تبرّی از فعلیت زشت. چرا که تعهد ادبی؛ ارائهٔ بیان واقعیتها همراه با روشن نگری و بی غرضی، در جهت خداخواهی، خیرخواهی و انسان دوستی. والسلام.

تبرستان www.tabarestan.info

توجه:

درخواست میشود، پیش از خواندن اشعار، به حرکات «اعراب» کلمات دقیقاً دقت نظر داشته و حتی‌المقدور در خواندن نیز مجلبه نشود. حرکات (فتحه ـَ) (ضمه ـُ) (ساکن ـْ) (صدای زیر ـِ) در زبان مازندرانی همانند زبان فارسی است، اما حرکت (کسره ـِ) به دو شکل بیان میشود که یک شکل آن همانند کسره در زبان فارسی است که خیلی کم بکار میرود. ولی شکل دوم آن که میتوان گفت: (نیم کسره ـٍ) خیلی زیاد بکار میرود.

نمونه شکل اول - مثال: چِه: چرا - هِه: مال من - نِه: مال تو - وِ: او - سِه: برای - پِشه: خود - و چند تای دیگر.

نمونه شکل دوم - مثال: گِل: گُل، گِل، خاک - تِه: تو - تِرا: تورا - وِتِه: می‌بایست ← مربوط به زمان گذشته برای هر شش شخص - وِنِه: مال او - وِنِه: باید ← فعل زمان حال از مصدر [وِنِسّن] وِنِه: باید ← فعل زمان آینده از مصدر [وِنِسّن] - یادآوری فعل باید از مصدر بایستن در زبان فارسی که دارای یک شکل است در زبان مازندرانی، با تغییر یافتن نوع کسره در حرف اول [و] به دو شکل می‌باشد.

— توضیح: کلمه در «وِنِه» نفی (نمیخواهد) را هم میدهد. مثال: تِه دِلّ وِنِه کتاب بخونی؟: دل تو نمیخواهد کتاب بخوانی؟ —

بقیه در صفحه قبل ←

پس، حرکت کسره [کسره واقعی در زبان مازندرانی] متمایل بین حرکت کسره و صدای زیر ـِ مانند آی در زبان فارسی است.

مثال: در بیان حرف «ب» (بعنوان حرف اضافه) در زبان مازندرانی آنرا نمیتوان «ب» گفت؛ و نه «بی» بلکه در بیان حرکت کسره، کمی که از زبان شنیده میشود؛ بیان اینهاست.

این دفتر بخاطر سهولت در تشخیص کسره و نیم کسره ـٍ این علامت «ـٍ» وضع و اختیار شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

گفتاری کوتاه درباره زبان مازندرانی:

خوشبختانه زبان مازندرانی «مازنی» زمینه زایشی دارد. از لحاظ وضعیت و قواعد زبانی آن چونان است خود کتاب جداگانه ایست اما در اینجا به گوشه‌ای از موقعیت و شکل آن اشاره میشود.

اگر متکلمین به این زبان تطر و لطف بیشتری به زبان خود داشته باشند و ضمن آنکه زبان فارسی و کلام قرآن مجید «عربی» را مطالعه و فرا گیرند میتوانند زبان خود را کاملاً زنده نگه داشته و آنرا همراه با گذشت زمان بارور نمایند. مقدار واژه‌ها

و قوانین بیانی زبان مازندرانی، که فعال زنده مانده و در اغلب نقاط مازندران بدان تکلم، و رعایت شود، بعنوان یک زبان کافی است. البته برای غنی نمودن آن میتوان از قوانین دستور زبان «راشی - دگرسازی»، ضمن تشابه درست براساس همین زبان بوجود ترکیبات سالم و نیز اصطلاحات جدید، جهت رساندن مفاهیم تازه، وضع نموده و مورد استفادهٔ عام قرار داد. مثال: ۱

کَتْ kat : دیوار، کِنف ← پ : پشت، کنار

پ + کَتْ ← پَکَتْ : پشتِ دیوار — پ + سر ← پِسَرْ: پشتِ سر

بـ ← حرف اضافه + کَتْ ← بِکَتْ : بی دیوار — باکَتْ : با دیوار

بَـ ← پیشوند وجهی + کَتْ + [فعل زمان حال، سوم شخص مفرد]

← بَکَتِهْ: از یا افتاده است

وِرْج ← پسوند معادل «گیر» در فارسی ← گَفگیر

دل وِرْج : دلگیر — چِشْ وِرْج : چشم گیر ← نه به معنی چشمگیر

پیل وِرْج : کسی که از زیر خاک گنج می‌گیرد.

جو + جار ← جوجار : جوزار — گِلْ + جار ← گِلْجار : گلزار

خی + چم ← خاچم : خوک صفت

گَپْ + کَشْ ← گَپْ کَشْ : سخنور [کَشْ ← پسوند فاعلی]

اصطلاح رایج : حَرْفِ کَشْ ، می باشد ←

دِ : عدد دو — چیرِه : چهره، رنگ

دوچیرِه ← دورنگ — خِشْ چیرِه : خوش رنگ

مثال ۲

بِهْلوتِ مفعول + دِل [اسم ذات] ← بِهْلوتِ + دل ←

بِهْلوتِ دل : شکسته دل، دل شکسته ؛ اندوهگین

بِهْلوتِ مشتق از مصدر بِهْلوتَنْ ← شکستن، خراب کردن

اسم مفعول + اسم معنا ← بوریتِ + رو ← بوریتِرو :

بی حیا، بی چشم [بوریتِ از مصدر بوریتن، فرار کردن، شانه خالی کردن — مانند : بوریتِ آدِمْ : آدم فراری، کسی که مسئولیت امری را نمی پذیرد، بزدل و فراری] از کار شال :

تِشْتِ رِمْ دونِ وِ کِتْرارِ کوْرِنِ [شِشْدرم : عُشت]

بوریتِ آدم وِ گِتِ را رِ کوْرِنِ [را : راه

شعر از رضا خراطی، شاعر لنتقهٔ نور

راجع به کسرهٔ مضاف —

به این نمونه ها توجه کنید. (۱-۱) حافظ شاعر بزرگ ایران بوده است.

تبرستان www.tabarestan.info

(۲-۱) اَمیر پازواری گَت شاعِر مازرون بی یَه.

[امیر پازواری شاعر بزرگ مازندران بوده است.

(۱-۲) گاو عموحسن را دیدی؟

(۲-۲) عموحسَن گورِ بَدی؟

(۱-۳) ز لگدِ تو نمی ترسم.

(۲-۳) رَته لوئِه [لویِ] جا، نَترْسیمِه.

از سه مثال فوق نتیجه می گیریم که کسره مضاف در زبان مازندرانی به سه شکل (ـِ ، ـئِه ، یِ) نمایش می دهد. که دو شکل آن مثل فارسی و نمونه سوم آن (یِ) الصورت بیان شفاهی و عامیانه می باشد، ضمناً آنچه در زبان فارسی مضاف می باشد و کسره میگیرد در زبان مازندرانی مضاف الیه به حساب می آید و نیز برعکس، به مثال (۱-۲) و (۲-۲) نگاه کنید.

حروف اضافه در زبان مازندرانی ـ

عبارتند از: پـ : به ـ جا : با ـ جا : از ـ رـ : را ـ رسه : برای

رپه : پی ـ در : در ـ چه : چو ـ وِسّه : از برای ـ چون : چون

از برائه : از برای.

حروف ربط در زبان مازندرانی ـ

عبارتند از: ا : و (واو عطف) ـ کا : که ـ نا : نه ـ ار : اگر

اگَه : اگر ـ اَرچه : اگرچه ـ هَمینکه : همینکه، همین که ـ پس : پس

چه : چه، چو، چون ـ جا : با ـ یا : یا

اضافات، نشانه ـ

ها : ای ← ها برار! ← ای برادر!

ئِه : یِ ← ـِ ← خِنه ئِه دِله : درون خانه ـ

آخه ـ آه ـ آخَک ـ خشا ـ هرا ـ هِن ـ

هَرد ← جت آگاه کردن صوت ـ

ها : هان ← هین ـ

درباره مفعول ـ

مفعول بواسطه در زبان مازندرانی به دو شکل می باشد.

شکل اول علامت آن «رـ» است.

مثال: بِشه کِتاب رِ خاردار : کتاب خودت را خوب داشته باش ـ شکل دوم علامت آن (همراه با ضمیر) «وِسّه» است.

مثال: ته کِتابِ وِسّه هادِه! کتابت را بده.

تبرستان www.tabarestan.info

بِ ، بی ← بِگو، بیگو : بی‌گاو ـ بِدل : بی دل، بیدل

تَ ← تَخِشْ : ناخوش ـ تَچِرِم : بی معنی، بی قیمه، بی سیل
← نازیبا، بدشکل، بدجور

نا ← نا خِشْ : بیمار ـ ناگَپ : بی حرف ـ نادون : نادان

با ← بادس : بادست ـ باچِش : باچشم

دار ← مال دار : حشم دار، مالدار، سرمایه دار ـ دِل دار : باذل

اَی ← ای بِمو : بازآمد ـ ای بوُرده : بازرفت [او]

دَر ← دربمو : درآمد ـ دَرشونه : دارد میرود

سر : سربوُرده : سررفت ـ سربمو : سرآمد، پایان یافت، تمام شد

رِشْت : رِشْتِ روز : تمام روز ـ رِشْتِ سال : تمام سال

هم : هم چِشْ : رقیب ـ همرا : رفیق، همراه

راجع به زمان [فقط شکل طرح نام اولیه] معادل :

زمان ← گِدِیْر

گذشته ـ حال ـ آینده داُوسا ـ اِسا ـ دَرِسْ

در مورد وضعیت و چگونگی کابل زمانی، در آینده تحریر و در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

سَرْ : کِلِه سر : لب جوی ـ تَنِ سر : سربند ـ باغ سر : سر باغ

وَرْ : چِنِه وَر : پهلوی خانه ـ باغ ور : پهلوی باغ ـ و .....

گَرْ : بِیچَگَر : برگشتگار ـ روگَر : رویگر

پِشْت : کِتِه پشت : پشتِ تپه ـ چِنِه پِشت : پشت خانه

پِه : پِه : کنارجوی ـ زمی پِه : کنار کشتزار، برنج
پِه ← به معنی پا، در اینجا منظور نیست

پِیِس : چِنِه پِیِس : مقابل خانه ـ باغِ پِیِس : مقابل باغ

پِنْ : دارِ پِن : زیر درخت ـ دَسْتِ پِنْ : زیر دست،

دون : نمکردون : نمکدان ـ چایِ دون : چای دان

جا : نمک جا : نمکدان ← قَنْ جا : قندان

گَگْ : سِگَگْ ← گالِشِ سگگ : بچه گالش

چی : کوره چی : کوره پز ـ جارچی ← جارزن

روشْ : دسروشْ : دستفروش ـ بارروشْ : بارفروش

پِنگِه : چادر سرِ پِنگِه : چادرسراندازه ـ جرنگیه : پائین انداخته

وِجْ : دِل وِج : دل گیر، دلگیر ـ پِل وِجْ : پول گیر ـ

و نیز به معنی کسی از زیر خاک گنج بدست می آورد.

www.tabarestan.info تبرستان

فهرست : گفتارها از صفحهٔ ۳ تا ۱۲

اشعار تبری ، تعداد ۲۵ رباعی
وزن : مفعول مفاعیل مفاعیلن فَعْ
از صفحهٔ ۱۳ تا ۲۵

اشعار دشتی « دوبیتی » تعداد ۱۵ —
وزن : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
از صفحهٔ ۲۶ تا ۳۳

اشعار « کوهسری » تعداد ۸ —
وزن : مفعولن مفعول ، مفعولن مفعول
از صفحهٔ ۳۴ تا ۳۷

اشعار « چاربَن » چهاربند - تعداد ۲ —
وزن : مفاعیلن مفاعیلن - مربع -
از صفحهٔ ۳۸ تا ۳۸

بقیهٔ اشعار دارای وزنهای مختلف می باشد - تعداد ۸ شعر
از صفحهٔ ۳۹ تا ۴۸

— دو شعر « دِلا » « لاهیاجن » بصورت شعر نو به زبان مازندرانی است.

بسم الحق الکریم

۱

اَبِل چِلام نوم خِدایِ یادْ دارْ
شوبی سرِ کارْ ، تِه بسم الله یادْ دارْ
مَردِم بَلی ، خرِ دِعایِ یادْ دارْ
کَنی زِندگی ، عهدْ وفایِ یادْ دارْ

تبرستان
www.tabarestan.info

۲

آتا با بنماز ، شونیه دعا قبول بو.

مسجد شونی تیه ، ذکر خدا قبول بو.

الحمد گنی یه ، شکرو ثنا قبول بو.

گنی کار خیر ، اونسر دنیا قبول بو.

۳

آدم با بنماز، کار خلاف نکنه

زحمت کشنه، کول کلاف نکنه

دنیادار آدم ، چیر سوال رهارشین

مال دنیار ، مشت و غلاف نکنه

گنی : گنی - خیر : خیر

کول کلاف نکنه : کلاه برداری نکنه ، ← اصطلاح

چیر : چهره - چیر ← مخفف چیره است

سوال : پیشانی

مشت و غلاف نکنه : ضبط ، اختصار نکنه ← اصطلاح

۴

شونی زمی سر، بل بلور یاد دارد

گرم نوروزماه ، تلخی ۱۱ دو ر یاد دارد

تیر بنجی بیه ار، سنگ کتور یاد دارد

یار بیه بنج ، فقیر شور یاد دارد

تبرستان www.tabarestan.info

۵

دنیا چه خشه ، وفای یار بواره

وارش چه خشه ، توم بهار بواره

آبش چه خشه ، حاصل کار بواره

مزیر چه خشه ، مزها بیه بار بواره

شونی: میروی - بلو: گج بیل - بل : بیل - کتو : خرگوش

توم : وقت - مزیر : مزدگیر - ر : را

دو : دوغ

۱ لطفاً مصرع دوم شعر ۴ را بدینسان تصحیح کنید:

گرم نوروزماه ، بیه تل دوره یاد دارد. - تل : تلخ

سِرْدارِ یَتیمْ، وَشْنایِ حالْ رِ چُونَه
کارْ نِکَرْدِه رَسْ، سَخْتیِ رِ کارِ چُونَه
صاحِبْ یِکْ مالْ، حالِ گِدارِ چُونَه
گُومْ بِکَرْدِه راه، مَرْزِ هِدارِ چُونَه

مِه یارْ لالِه وَشْ، مِجِشْ وِنِه خِراما
بِرْفِ مُونگْ وَشْ، چیرِه وَنُوشِه آسا
دَرِه زَمی سَرْ، نِشِنِه وِ نِشا کا ــــ
بَوِرْدِه مِه دِلْ، مِه دِلْ وِنِه فِدا با

سِردار یَتیم: کَسی کِه سَرَش سِراتْ ــ رَس: دَست
چُونَه: چه میداند ــ مَرزهِدار: راهِ راست
وَش: مانند ــ مِجِش: خِرام، گام ــ خِراما: با ناز راست.
بِرْف: ابرو ــ مُونگ: ماه ــ چیرِه: چِهره ــ وَنوشه: بَنَفشه
آسا: مانند ــ دَره: هست. ــ نِشِنِه: نِشَستَه.
وِنِه: بَرای او

آما بِینْجِگَرْ، بَرَکَتْ تِه وَرْ نِما بوُ
جِینْگا دَری تِه، لِفایِ یَکْ هَوا بوُ
کَلِه کَنیِ بِینْجْ، یَکْ جَکوُ دیا بوُ
پِیز بِمُوئِه، تِه جانْ زا زُوما بوُ

تبرستان
www.tabarestan.info

کالِه کالِه پِه، بارِ طِلا نَوِیمِه
تِسا سِفرِه سَرْ، نُونُ پِلا نَوِیمِه
زارِ سالِ ماه، کَمْ بی بِلا نَوِیمِه
جِشْلِه کِلِه پِه، سَرِ او کِلا نَوِیمِه

یَکْ: گِردوخاشاکِ شَلتوکِ هَمرَنج هَنگامِ خِرمَن کوبی
زا: فَرزَند، پِسَر ــ زُوما: داماد
دیا: مَعلوم، مُخَفَّف دیار ــ جَکو: شَلتوکِ بی مَغز
لِفا، لِیفا: اَفشوُن ← چوبی کِه با آن خِرمَن بَرَنج را باد میدهند
نِما: آشکار ــ کِلا: کوزهٔ بُزُرگ.

۱۰

آرِم چه خاره ، وِ بی چِراس بَمیره
روز بمِردَن ، وِ ناشناس بمیره
دِزّی نکِنه ، با نونِ ماس بسازه
از مالِ دَنی ، باشه کَرباس بمیره

۱۱

روز شونِ ، تاریک و زاره ته وَر
شوئه بتِن ، وَریمه راه ته وَر
روز قَدِردون ، گرمیِ کاره ته وَر
دِکاشت بهار ، پیز باره ته وَر

بتن : دویدن ، یک دوزدن
وریمه : کج ، پیچ وخم ، سردرگمی
پیز : پائیز

۱۲

آقا یا علی ، همه تَشِ دِل ، جلاله
جبهه دَشوهه ، همه جانِ تَن ، جلاله
جبهه شهیدون ، خونِ وشون زلاله
همسم دشمنون ، بَنّ بِنِ میرداله

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳

آقا یا علی ، دِلدِل سوار بتاجن
دَرِه کارِزار ، گرزِ فی براجن
وینی دشمنون ، هزار هزار هیاجن
صحرا دکفِن ، وری وری هماجن

تشِ دل : دل آتشین ← ترکیب — داله : ملال است — گرزِ گران
میرداله : مردار است — بَنّ بِن : زیر بنه ← اصطلاح — دِلدِل :
دُلدُل — بتاجن : بتازان آرخ را — فی : خوک
هیاجن : پا شیده — نابودکن آرخ را — وری وری : عقب عقب ،
کجکی ، مورب ← ترکیب — دکفِن : بیفتند
هماجن : بروند آنها —

۱۴

آقا یا نبی ، تِه جان دِین ، دامه
جنگ سال ماه ، تازه چوون ، هدامه
هاکینه زوما ، پیش خدا ، هدامه
قرآن مه بلی ، راه وِر ، هدامه

۱۵

یارون هارشین ، خاب وِن ، چه سونه
هرجا اِشمه ، داغ شهیر خونه
سینه بزنین ، یاد شهیر نشونه
قرآن بخونین ، ظلم جهون ، نمونه

دامه : خواهم. — یا نبی : یارسول [محمد (ص)] — زوما : داماد
هدامه : داده‌ام. — وِر : او را — هاکینه : کرده‌ام ؛ انجام داده‌ام.
چه سونه : چون است. — اِشمه : می بینم — خونه : خون است.
هارشین : آنها دیدند. — نشونه : نمی رود. جهون : جهان — بخونین : بخوانید.
نمونه : نمی ماند. — این کلمه فعل ناقص بصورت تشبیهی تیرلهار میرود. مثال : وِ آدم رنمونه : او آدم را نمی ماند.

۱۶

کذاب چش رو ، ترس خدا رِ چونه
کینه بد کار ، روز جزا رِ چونه
تا شه وِنه دس ، هاکرده کار رِ چونه
زخم سال روز ، ملهم جا رِ چونه

۱۷

اِفتاب دَ بمو ، کار خدا رِ هارشین
خرشید گل رو ، وِنه صفا رِ هارشین
اون که فقیره ، وِنه وفا رِ هارشین
اون که غنی ئه ، وِنه خفا رِ هارشین

تا شه : تیشه — ملهم : مرهم — خرشید : خورشید — گل رو : گلگونه
وِنه : مال او — رونه : می یابد — دس : دست
زخم سال روز : روزگار درماندگی ، ایام بی پناهی

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۸

دِنیائِه دَنی ، بِنگ حَمّوم مونّه
هَرورهارِشی ، گوئِه کِلوم مونّه
وِنه سَرِنگف ، هَن هَلوم مونّه
سِغ هادی وِر ، مَهر مقوم مونّه

۱۹

دَرمه زمی سَر ، اِشمه شه زَمی ر
لِنگ مَشت اُوله ، کَشمه ناختی ر
کِی دونّه مه دِل ، نَدیّه وِختی ر
تابِنج بَرسّه ، سَر بِلم پَلی ر

دنی : پست — هن : خندق — هلوم : بند
مقوم : رفتار ، تمام — اوله : آبله — بِلم : بگذارم
ر : را — پَلی : پهلو — منظور انتظار روز آب شو

۲۰

آقا با بِماز ، مِن تِه فِدا بوُوشم
اَذان گِنی تِه ، مِن تِه صِدا بوُوشم
مِحراب شونی تِه ، مِن تِه رِدا بوُوشم
یوم تِه پیری ، مِن تِه عَصا بوُوشم

۲۱

سَفت سال ماه وِ بَرقرار نَمونّه
زِحل اِفتابِ رو ، وِ بَرمِدار نَمونّه
یانی کِلوم زَن ، سونِ آدِم نَمونّه
وَشنی بَدی وِرگ ، گِرد آلِم نَمونّه

رو : سر — روی — چهره
یانی کلوم زن : منظور دزدگاو — سون : مانند
وشنی بدی ورگ : گرگ گرسنه
آلِم : برنج زار درو شده — توم : وقت
توم : تمام — خلی توم : خیلی وقت است.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۲
آدِم باخِدا ، وِلَج را ، نَشونِه
اَگَه بیرِه ، دِشمَنِ سَرپِنا ، نَشونِه
نَکِنِّه بَدی ، وِشال را ، نَشونِه
شِه خِدِر پِنِه ، وِ بَدِجا ، نَشونِه

۲۳
هومَندِ گِنِه جان ، شِه روزگار پِشناس
صحرا دَری تِه ، مَرزِ هِدار پِشناس
اوضاعِ تیلِن ، کاکِل سوار پِشناس
روزِ روشنی ، شِه هَمکنار پِشناس

وِ : او — سرپِنا : پناهگاه ، منظور لسارت دشمن
شالِ را : دزدی — را : راه — پِنِه : می یابد
هدار : حدود — تیلِن : گِل آلود ، منظور هرج و مرج

۲۴
خواخِر باخِدا ، تِه خارِه کار ثوابِه
زَحمَت کَشی ، دِعا پِر پِشوابِه
هَرجا دَری تِه ، رِضائِه شی حِسابِه
تِرسِن پِنا به سِخن ، هَرور تِر خِطابِه

۲۵
تَنگِ سالِ ماه ، روزِ فِراغ یادِ دارِ
وَرکَنی زَمی ، ناشتی ئِه داغ یادِ دارِ
تَنِ که سالِمِه ، بِهارِ باغ یادِ دارِ
شوئِه تاریکی ، سوئِه چِراغ یادِ دارِ

ثوابه : ثواب است . خطابه : خطاب است.
دری : هستی — رضائه : رضایت — هرور : هرطرف
تنگِ سالِ ماه : روزگار سختی — ناشتی ئه : نداشتی — یاد : بخاطر
ورکنی زمی : گردش سنگین دوران لیزار

www.tabarestan.info تبرستان

۱۷ شر
دوبیتی [دشتی]

(۲۶)

گِلِ گُلْباغِ جا ، سِرْخی رِ کُوْرمِه
غَمیرِه مِه دِلْ ، مَستی رِ کُوْرمِه
هَمِه جالالِه جارا ، نَقْشِ خُوْبُوْنْ
بِوارِه گِلیلِه ، تَرْسی رِ کُوْرمِه

*

از گُل وگُلستان ، سرخی را میخواهم چکنم .
کدورت در دل من ، مستی را میخواهم چکنم .
همه جا لاله زار است و ، نقش خوبان ؛ ــــ
ببارد گلوله ، ترسیدن را میخواهم چکنم .

جا : مکان ــ جا : از ــ کورمه : نمی خواهم ← میخواهم چکنم .
کورمه : کورهستم راهم معنی میدهد .
دِلْ ← دل وَ علامت ا ، ن واو معدله میباشد .
گِلْ ← گُلْ وَ ــ

۲۷
صواحی بدیمه ، مِنْ شِه رُوجار
هما سیمه قوا ، کالْ چَرْمْ گَزار
مِنه کالْ چَرْمْ قوا ، پیتْ هَسّه پاره
سَرِلا کُلّه ، چِشْ زَرْدُ تاره

۲۸
فَرْدا فَرْدِنِه ماهْ ، وَقتِ قَراره
دَهره مِزیرِدَسْ ، اَرْبابْ چِه خاره
پِهرا جِنگاسَره ، بِنْجْ بُونِه کیله
مِزیرِ نَیتِه مِزْ ، خَرْنِه لِفاره

صواحی : صبح گاهان ــ روجا ، رُوشَنَکْ : ستارهٔ صبح گاهی
هما سیمه : بدست گرفتم ــ قوا : قبا ــ کال چرم : چارونی
گزار : نقش ، پوشش پا ــ مِنِه : مالِ من ــ پیت : کهنه
لا : لحاف ، پوشش ــ دهره : داس ، داسی که برای درو بکار میبرند
مزیر : نزدیک ــ پهرا : پیر فردا ــ کیله : پیمانهٔ چوبی ــ
مز : مزد ــ لفا ، لیفا : افشون ــ نیته : نگرفته .

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۹

کِنِه بِسه بِتُوم ، مِن جا نوتیمِه

مِجِه خِشکیده چِشْ رِوا نوتیمِه

سَرِین ما سِمِه ، خاکْ نِسومِه

بِلی مال هَسِکا ، مِن لا نوتیمِه

۳۰

کِدیم سو بِتِجم ، که خار جا بو

کِدیم وَر لِنِگ بِلِم ، سَبزه نِما بو

کِدیم چِشْ ربو نِیم ، بِرمِه نارِه

کِدیم دَسْ ر ، که وِ بی سِمِکا بو

بِسه : برای ← کِنِه بِسه بِتُوم : برای چه کسی بَروم.
مِجِه : مِزه — وا : باز — وا : باد — نوتیمِه : نمی بینم.
سرین : سَکا ، بالش — ماسمه : می گِریم — نسوم : رطوبت
بِلی مال : نشینگا — هَسِکا : استخوان — کدیم سو : کدام جهت
بتجم : بروم ، بتازم — بِلِم : بگذارم — بِرمِه : گریه
بو : باشد — سِمِکا : دمل.

مِروتْ مِن نوتیمِه ، کَم چِشْ وَر

هَموّن کِنِه مِشْت ، شو اِشکِنِه دَر

بالوّن بادْ دِنِه ، اوسارِ سَرتَر

تِوره بارِه ، شودِه وِ چَر

۳۲

نِماشتِر سَره ، دِهیته وارِشْ

آیِشْ دِله اِنِه ، گوئِه نالِشْ

گوشِ عالِمْ غولا ، دِلْ کاهَمِه سنگ

وِرگ رِیزه اِنِه ، گومیرنو گالِشْ

مِن : مَن — نوتیمِه : نمی بینم — وَر : نزد — کَم چِشْ : حسود
هموّن : انبان را — مِشت : انبانِ پشم — اِشکِنِه : می شکند.
دَر : درب — اوسار : افسار را — سرتر : بِتِر ، اضافه تر
تِوره : تَوبره — چَر : چِرا ، منظور دلگی — دِهیته : گرفته
نماشتر سره : هنگام غروب گاهان است. — وِ : او
اِنِه : می آید — نالِش : فغان ، ناله — وارش : باران
رِیزه : رُوزه — غولا : کر + وَ —

تبرستان www.tabarestan.info

۳۳

مِرِ هارْشِنْ ، چِتی بِخو بَهیمِ .
تَلی جارِ دِلِه ، بِگو بَهیمِ .
اَگِه وِرگونْ مِرِ دورْهاکِنِنْ شو ؛
کِرِ وَنگْ هالِمْ ؟ - بِسو بَهیمِ .

۳۴

بِهارْ ماهِ ؛ دِمِه چَرْ ، شِه گوگْ گو .
خِمَنْ کوهِ سَرْ ، مِی زِمِه مِنْ تو .
چِلْ وَرْ بِشْتِما ، چوخا دوجِمِ ؛
بَدوتِ چوخارِ ، سَرْ اِنگِمِه شو .

بدوتِ : دوخته شده - خمنِ - علف زار
مِرِ : مرا - چتی : چگونه - بخو : بخواب - بهیمِ : بشتابم ، شَوم .
تلی جارِ دِلِه : درون خارزار - دِلِه : درون - بگو : بی گاه
اگِه : اگر - ورگون : گرگ - دورهاکنن : محاصره کنند - عول : کر
کِرِ ؟ : چه کسی را ؟ - بِسو : بی روشنائی ، بمنظور بی امید - اِنِه : می آید
ونگ ضربیار ، صدا - دهتِه : گرفته - میرنو : می میرد تو - مو : من
دمِه چر : چرا سِرِم - تو : تاب - دوجِمِ : می دزدم - چل : چرخ
چوخا : پارچهٔ پشمی - سراینگمِ : منظور ، لحاف شب ، سَلیم
اینگمِ : می اندازم -

۳۵

بِهارْ ماهِ بِرارْ ، دَرْمِه تِیلْ کارْ .
پَلوجْ نِشِمِه ، لِوارِه شوآرْ .
اِنِه اَیْ نوزِ ماهْ ، بِینْجْ سَرْ کَتینِه ؛
هِمِه چِشْ روشِنْ ، مِحاصِلْ بونِه دیارْ .

۳۶

بِرِیَه یارْ ، اَگِه هَمْدَمْ نوونِه .
دِلِ زَخْمِ ، خِیالْ مَلْهَمْ نوونِه .
بِروا یِمونْ هادِه ، شِه جانُ دِلِرْ ؛
کِه بی یِمونِ وَرْ ، شوکَمْ نوونِه .

دِلِ زخمِ : زخم دل را - ملهم : مرهم - برار : برادر
دَرمِه : هستم - تیل کار : هنگام شاکاری برنج - شوشب
پلوج : زمین ناهموار - شوآر : زمین هموار و پر آب
لوار : زمین خارزار ، ناجور ، بوته زار - اِنِه : می آید
بونه : شود - دیار : آشکار ، پیدا - نوونه : نمی شود
بِرِیَه : تورا - اگِه : اگر - نوزِ ماه - ماه محلی باستانی

تبرستان www.tabarestan.info

۳۷

گَنی سیلیم؛ کَوَه؟ — تیکا، نَوَیمه،

نِنّی جوونه کا، گوگ زا نَوَیمه،

سَریته بزرج، گِفتُ، بِچِشْ رِ؛

تِهِن خالی، تَیرْ، کِلوا نَوَیمه،

۳۸

نَوَنّی آدمی؟ — وِ اَهلِ دینه.

اَمْر مَظلوم، اَمْر دِریوی دی نه [دینه]

نَوْ خارِه دَنی، وِ نازِنینه؛

تَهی اِشکوفه سا، گَه لالِه چینه.

سیلم: کبک دری — تیکا: توکا ← پرنده — نِنّی: می نمایانی

جونه کا: گاو نر جوان — بزرج: ردّ بز ← اصطلاح، بی ارادگی

گِفتُ: بیان — بِچِشْ: خاصیدن، رفتار — دریو: دریا

اَمْر: بعضی، عده ای — دَنی: دنیا — گوگ زا: گوساله

دی نه [دینه] دود هستند. — دی: دود، بخار

دی نه: بخار هستند. منظور شعر

۳۹

لَلِه زَنی عمر، ته لَلِهٔ را.

ته تَبَری دِل وِشا، بَزِنْ ته نَجما،

مِریار طالب، داغ غریبی؟

نَبیته سینه ر، ته آست جا.

۴۰

مَسّ بُلبُل بِرو، بِهار بِموئه.

چه کَنی دِل وَجه، ته یار بِموئه.

هِنِشْ دار سَرا، هاکِن ته خونّش؛

ته روس سَبزه پوشْ، سی وار بِموئه.

بموئه: آمده است. — دل وجه: ناراحتی — چه کنی: چرا اینی؟ — برو بیا

سی وار، سی واره: سلامت، پذیرا، سلامتی، عافیت —

ته: مال تو — خونّش: آواز، خواندن — لَلِه زنی — دا: فدا، قربان

تبری: نوعی سُرنا، نوعی آواز و موسیقی — دل وشا: دلگشا — جا: از

آست ← آهست: آه و حسرت — هنیش: بنشین

بنیته: فرا گرفت

تبرستان
www.tabarestan.info

(٤١)

تا هِراز او ، تیل هَسّه تیِن .

بَنِ سَرخَر ، وِینِه ـ یلی .

چاره نِدارمِه ، وِینِه ها بِجِم ؛

دَلّ زِهما بِسم ، بهیرم ـ تلی .

(٤٢)

میرزا قداش وِیمِه ، اَفتو زِنِه وِ .

سوآل بِزها کِرد ، غِتو زِنِه وِ ،

صاحِب جمالِه ، ظاهِر دانِیه ؛

مالِ مَردِم رِ ، پِرزِه زِنِه وِ .

هراز : رودخانه ـ تیل : گِل ـ تیلن : گِل آلود

بَنِ سرخر : بُن سرِ یعنی سربند ـ خر ← یا چوخر چوبی هستند که در سیر و انشعاب رودخانه نگه دارند ؛ یعنی در دهان رودخانه قرار میدهند تا آب را به نسبت مساوی به یک طرف بفرستند ـ یلی : بهلو

دلّ : نوعی داس می باشد ولی نه برای درو کردن خرمن بلکه برای زدن درخت و برف ـ میرزا قداش : لوس ، بچه ننه ، البته در اینجا این معنی منظور شده است .

(٤٣)

اونتا لِه وِنِه ، وِنی دَرِه وا .

شوکِه چَرِ دَرِه ، پِسم زِنِه هوا .

بِزِه راه شونِه ، بی سَر زِوونِه ؛

نَدارِه بیّ ای ، دِم زِنِه بالا .

(٤٤)

خِراب جارِ ، سامون نَویمِه .

بِشلِمِه بومِ ، سَردن نَویمِه .

وِتنا بِنیمِ ر ، اَمون نَویمِه .

بِدِجِش وَر ، ایمون نَویمِه .

اونتا : آن یکی ـ وِنِه : مال او ـ وِنی : بینی ، دماغ ـ وا : باد غرور

چَرِ : چرا ← چرائیدن ـ ای : باز ، دوباره ـ بَدِجِش : هرزه

سردن : تیرچوبی پشت بام ـ وَر : پهلو ، نزدیک ، نزد

نویمِه : نمی بینم ـ وِتنا بِنیم : شکم گرسنه ـ

جار : جارا ـ بِشلِمِه : شلمه ـ بوم : بام

تبرستان www.tabarestan.info

۴۵

اِمیدا اَشمه ، دِنیا بونه خار .
چشمِ رَشت سَر ، بونه بِنیج جار .
نَدونِسمه ، بی ادبی بونه ؛
وِنه بیت سَر ، مه کار بونه زار .

۴۶

مِنه اَرمون دار ، وا بوُرده وا .
دِل بیّه کهو ، سَر بیّه بی لا .
ها جانِ برار ! ، هارِش ته اسا ؛
سَر شونه پلی ، دَس شونه هوا .

بِنیج جا : بُن رج زار ـ اَرمون : آرزو ـ اسه ـ ها : ای
اسا : اکنون ، حالا ـ کهو : کبود ـ بیّه : شُد ، شُده است
پلی : مقابل ـ پلی : پهلو ـ پلی : گریبان ـ بونه : می شود
شونه : می رود ـ وا : باد ـ خار : خوب
بورده : برده است . جار : زار ـ سونه
بی ادبی : بی آبی

۴۷

هارِش تیرنگ ، چه زار خونه رو .
سازِ دیار ، هِیار دونه رو .
شقی کنه ، ته رونِ عمر .
باغِ صحرار ، تشه یار دونه رو .

۴۸

هر چی اِشمه ، شو ، کا ، نشونه .
بشسه گمه ، اُو ، کا ، نشونه .
چشمِ دایینه بزمه ، خو ، کا ، نشونه .
تَن بیّه ویمار ، تو ، کا ، نشونه .

تیرنگ : قرمز ـ هیار : فریاد ، ناهنجار ، بی معنی
دِر : دو ـ عدد ۲ ـ تشه یار : یار خود ـ خو : خواب
ویمار : بیمار ـ تو : تب ـ دایینه : دارد ـ دونه : میداند
هارِش : نگاه کن ـ بزمه : گرمه ـ گمه ـ او : آب
نشونه : نمی رود ـ چه : چگونه ـ کنه : میکند ـ
خونه : میخوانند ،

تبرستان www.tabarestan.info

مَسّ بِبْلْ ، بِهارْ بِمُو .

گُلِ نَرگِسْ ، بِکارْ بِمُو .

نَخونی چِه ؟ - مِه دِلْ خونِه .

بِسوارْ بوردِه ، غُوارْ بِمُو .

۴۰

روشِنْ هاکِنْ ، تِه لَمْپا رِ .

نَشو مِه جا ، شو کا تارِه .

لَلِه رِ زارْ ، بَزِنْ مِه یارْ !

سَرِتِه غَمْ ، هَمِه جا رِ .

غوار : غبار — مَسّ بِبْل : بلبل مست — بمو : آمد
بکار : روی کار — به دِل : دل من — گُلِ نرگس : گُل نرگس
بوردِه : رفته است — لَمْپا : لامپا = چراغ گردسوز
مِه جا : از نزد من — رِ : را — کا : که — لَلِه : نی
سرتِه : فراگیر = همه جارا گرفت

mebehâr «مه بهار»

اَی بَنِه بِهارْ ؛ تومِ تِلِ کارْ - .
تِیمْ بِنِجْ او بِیرِمْ ؛ فِردا بَنِمِه خارْ .
اِزال ها بِیرِمْ ؛ گِرِبارا بَمو ،
بِنِگْ هِما لِم ؛ بِیرِمْ تِیم جارْ .
زِمی مِه هَسْتِه ؛ هَشْتارِه خَنِزْ ؛
اَی بومِه شوپِه ؛ مِه کارْ بونِه زارْ ،
هَرسال خی دَرِه ؛ آپِشْ دِلِه - ؛
بِنِجْ زَنِه ؛ مونِه آلِم جارْ ،
ها مَردِمِ شَهرا ! تِشما بُودِنْ ؟ -
فَقیرونِ حالْ ، چِتی بونِه خارْ ؟
تِلاونگ کِنِه ؛ صواجی روزِه .
بِیرِمْ رِشه قوا ؛ بِیرِمْ پا گِزارْ .

ازال : گاه آهن — گربار : نوعی بیل — بَمو : کج بیل
پاگزار : کفش ، چاروق — ها : ای — بونه : بجای می ماند
آلم جار : برنج زار درو شده — زمی : کشتزار

تبرستان www.tabarestan.info

«شوپه» Šupe

اِفتاب بوُرده مار، اَی بموئه شو
روشنی بوُرده، دِل بونه کهو
چکار هاکنم؟ — کجه هامجم؟
هِچی ندارمه؛ چی؟ هیاجم
ناه بیته دشتار، میشکا باخته
گسِسن چَردره، جیّون ناخته
اَمشو وِشارمه، گو کنه ناره
جِنس نیمه بی سو، چی کنه؟ چاره
شوپه هستمه، زمی نارمه کا
کار کمه مِن، مزنی ئه رسا
شوئی سَخته، تا وِسون شو
تا بنج برسته، دِل بونه کهو

وِشارمه: بیدار هستم
مار: غروب — بموئه: آمده است — هامجم: بروم — مزه: مزد
هیاجم: بیاشم — میشکا، میچکا: گنجشک — گسِسن: گوسفند
چَرده: چرا — جیّون: چوپان — ناخته: نخوابیده — رسا: کافی
شوئی (شوپه ئی): شب پایی = مراقبت، نگهبانی

«بینجگر» binjegar

مِردا بهار ماه بونه — دَس کار نِما بونه
صحرای گل وا بونه — دِل خشی پیدا بونه

بهار ستوم کار هسّه — بلوبه دَس یار هسّه
پئیزه بینج بار هسّه — اَتا ته پیش چار هسّه

بیل کار و بینگ تیل — اینه ستوم بخوئی
بینجگری، بی اویی — اواری و دِل پئی

بهار بلبل خار خونه — دار سَر ای بار بونه
تا ریکی آی مار شونه — ته روزگار خار بونه

بینجگر: برنجکار — بونه: شود — نِما: مصدوم، آسیب
آتا: یکی — چار: چهار — دل پئی: دلشوره —
اواری: آبیاری

تبرستان
www.tabarestan.info

«نِماشون» nemašun

گِدِرْ، نِماشونِ سَرْ
اِی تِه دِیما بِرارْ
یَلی مالْ تِه سَرْدِلا
دِلْ شَتِ خونِه بِرارْ
سِرِه دَگَشتِ لَمپا
وَجونْ تِنِه تِنیارْ
خاکْ بَزوی کَشِه
تا رِیکِ جا، ها بِرارْ
بِرارون چِش رِ تِه
ها کِردی بِسو بِرارْ
چوک چوکِ زَنْ، بَهینه
تِه را نِغ بِسه، ها بِرارْ
تِه گِلا کِنِه تا رِه
نِماشتِرْ سَرْ ها بِرارْ
بِرِه زِنِه وَنگِ وا
کو بِه صحابْ؟ ها بِرارْ

«اَبرِشو» abreš

اَمشو آسمونْ، وارِشْ زِنِه جانْ.
تیرْ بَخِردِه دِلْ، نایِشْ زِنِه جانْ.
هَچّی تَجِه، راه تومْ نَوِنیمِه؛
هَجرونِ وَرْ، چِشْ سو نَوِنیمِه.
وِرگونِ وِشِه، جَغِه گیرِنِه؛
گِرِشتا و پوشِ سِه وَغِه گیرِنِه.
هَرجا اِشِمِه، اَفتو زِنِه؛
سامون بِه سامون، هَلومْ زِنِه.
اَمشو آسمونْ، مونِه وِشتِه کَلْ؛
سونِ بِرِدِکوه، گومْ بِکِردِه جَلْ
هَرکی اِشِمِه، سوال بیزارِنِه؛
یَلی مالْ وِنِه، بِرمِه زِنِه زارِنِه

تبرستان www.tabarestan.info

« گالشي » gâleši

ای بهیه شو ، تک و تنهامه؛
چیتو نمه جان! ، بی جرم و جامه.
زمستون بمو ، ورف ولرنه وارش؛
تن تو بیته ، برار ته هارش.
در این دنیا یار ، چکار هاکنم؟
گلا گوم بیه ، کجه هامجم؟
تنیار گلا ر ، ورت کنه پاره؛
هاکرده پاره ، چی کنه چا ر د
روزگار سختا ، هیچکی ندارمه.
سرما بموئه ، من لا ندارمه.
هی داد و بیداد ، مه کار چی بو نه؟
تیرنگ تیربخرد ، اسا چی خونه؟

گلا : گوگاد ماره ، هامجم : بروم ـ تنیار : تنها ـ لا : سرپناه
اسا : حالا ، اکنون

تبرستان
www.tabarestan.info

« گلا » gelâ

همه گلا جان!

تنه جا ، گپ دارمه. ـ تنه سه قصه گیمه:
همه گلا جان! ، اگه وینی که بزو اوله مه رس ر
ـ یا که لینگ بن پوس ر
ته بدون همه جان دل ر ، سر ته اوله درسی.

همه گلا جان! ته هاکن وا شه سوال ر؛
نشن حسری ، خار هارش شه پلی مال ر.
اگه اینه وشمه جا ، شال زیره
ـ یا که جن ، ورگون نا ره
تر من ها همه جان ، تر تنیار نهلمه.

+

چش سو پی میرته.
همه گلا جان! منه دوستی ، تنه دامه.
چه کنی اینه غمیره
وینه دونی ، کار دنیا و درس چون چرائه؛
[ـ کار دنیا و هیچار.

تِه نوین آیش بسّه ؛ وِ پِرِس وَرمزِواشه
کارِ دِیا وِ بوار

مه گِلا جان ! وِنِه پشنا سی شه خِدر شه بهار
[ـ وِنِه پشنا سی شه مَزرُ شه هِدار
اگه وینی پِرناشتی ، سَرِته .
[ـ پِرِ پیری ، وَرِته .
ـ نئیمه بورِته آدِم ؛ ـ نشیمه پیزرو هماسم .
ـ نشامه مَردِم داشتار .
ـ نشامه مَردِم کاشتار .
ـ نهیمه چالخس میجکا .

مه گِلا جان ! وِنِه دونی ؛ تِه جوونی ؛
تِنِه راه شوئه دِرازه
تلی جاره ؛ وِشئه بِهلوت سازه
وِنِه هایی ، تِه شه راه بِر
شه گِدا بِر .

« هِپاجِن » hepâjen

بِسَر بیّه .
بِدا وِنگه .
بِرا مِن شه چِش خو .
هِپاجِن مه دِل نَمبِر .

+

تلا وِنگه .
بِرو هارِش دیاوِر .
ـ هاگِن ذِکرِ خداوَن بِر .

چه بِرمه ، شَنّه تِه چِش ؟
چه دَکیته ، تِه کِس وَر ؟
چه هَسّی اَنّه تِه ، یه دَکیته تَن ؟
مَگه اِنسون اوی ؟
بِرو لَر مون هاده ؛ شه جا دِل بِر .

←

تبرستان www.tabarestan.info

+

صُواجِي ئِيه.

وِنِه بِرْسِي كِه اِرزائِيه.

وِنِه هاْرْشِي يِه دِنْيارِ.

نَئُو سَخْتِه.

هِوا سَرْدِه.

ـــ شومِي صَحْرا؟

ـــ پيدا يَمّي شِه روزي رِ.

هِلا يَمّي شِه ناشْتي رِ.

تبرستان
www.tabarestan.info